بداهت مفهوم وجود از منظر علامه طباطبائی ﷺ در بدایة الحکمة و میرزا مهدی اصفهانی ﷺ
محمد بیابانی
علمی - پژوهشی
فصلنامهٔ تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال بیست و سوم، شمارهٔ ۹۰ «ویژهٔ پژوهش‌های قرآنی»، بهار ۱۴۰۵، ص ۱۱-۲۶

بداهت مفهوم وجود از منظر علامه طباطبایی ﷺ در بدایة الحکمة و میرزا مهدی اصفهانی ﷺ

محمد بیابانی[۱]

چکیده: از نظر فیلسوفان درباره وجود دو آگاهی بدیهی بر اساس، تقسیم علم به حصوی و حضوری وجود دارد که مرحوم میرزای اصفهانی دیدگاه خویش را درباره وجود با نگاه نقادانه به آن دو بداهت استوار ساخته است. فلاسفه مفهوم وجود را بدیهی‌ترین مفاهیم می‌دانند و استحاله اجتماع و ارتقاع نقیضان را بدیهی‌ترین تصدیق می‌شمارند. مرحوم میرزای اصفهانی میان این دو بدیهی تهافت و ناسازگاری دانسته و معتقد است که تصدیق باید با تصور هماهنگ باشد، و در این دو بدیهی سازگاری بیان تصور و تصدیق منتفی شده است. تصدیق به واقع وجود نظر دارد در حالی که تصور به مفهوم وجود ایشان با توجه به این عدم ناسازگاری به طور کلی بحث از مفهوم وجود را نادرست دانسته و یادآوری می کند که درک وجود به وجدان وجود صورت می گیرد نه به تصور آن.

واژگان کلیدی: مفهوم، تصور، تصدیق، نقیضان، استحاله، انتزاع، وجود، عدم.

---

۱. محقق و پژوهشگر.

* دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۰۵؛ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۱/۲۰.

مقدمه

یکی از مباحث مهم در فلسفه و دیگر دانش‌های موجود در ارتباط با خداشناسی کلمه «وجود» و مفهوم و مصداق آن می‌باشد. فیلسوفان و غالب متکلمان و اصولیان معتقدند که هر لفظی مفهومی دارد که از آن به وجود ذهنی -که تصوّری از حقیقت است- تعبیر می‌کنند و مصداقی دارد که همان حقیقت خارجی آن مفهوم می‌باشد. آنان معتقدند که وجود مفهومی عامّ است که شامل وجود خدا و خلق می‌شود و این مفهوم روشن‌ترین مفاهیم است. در مقابل این اندیشمندان مرحوم میرزا مهدی اصفهانی از عالمان برجسته حوزه خراسان و دانش آموخته حوزه نجف معتقد است که وجود مفهوم نمی‌شود و کلمه وجود عالامت و نشانه به واقعِ وجود و حقیقت آن است. اگر از وجود خدا سخن گفته شود کمله وجود نشانهٔ او می‌شود و اگر از وجود چیزی در خارج سخن گفته شود کلمه وجود نشانه همان وجود می‌شود و عدم در مقابل وجود است ولی وجود خدا مقابلی ندارد یعنی عدمی برای وجود خدا نه تصوّر دارد و نه واقعیت. در این مقاله سعی برآن است که این دو منظر به دقت مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

فصل اول: بداهت مفهوم وجود

مرحوم علامه طباطبایی معتقد است که مفهوم وجود بدیهی است. یعنی به ذات خودش معقول می‌شود و در معقول شدن نیازی به هیچ چیز دیگری ندارد و هیچ چیزی نمی‌تواند معرّف وجود بوده باشد.

روشن است منظور علامه طباطبایی از مفهوم وجود امری ذهنی به تعبیر دیگر تصوّری از حقیقت وجود است. یعنی گاهی وجود گفته می‌شود و منظور از آن مفهوم و تصوّر وجود است و گاهی وجود گفته می‌شود و منظور از آن حقیقت وجود است. ایشان در اینجا بدیهی بودن درک وجود را به مفهوم آن نسبت می‌دهد نه به حقیقت آن. همانطور که مرحوم ملاهادی سبزواری در منظومه می‌گوید:

مفهومه من أعرف الأشياء وكنهه في غاية الخفا[1]

---

۱. شرح منظومه، ص۹. چاپ سنگی.

مفهوم وجود شناخته شده‌ترین اشیاء است و حقیقت آن در نهایت ناپیدایی است.

این جمله مرحوم ملاهادی سبزواری نشان می‌دهد که می‌شود تصوّر یک چیزی خیلی روشن و واضح باشد ولی حقیقت آن در حدّ نهایت دشواری و ناپیدایی باشد. این مطلب در صورتی می‌تواند صحیح باشد که مفهوم از آن شیء تمام نمای آن نباشد. و روشن است این مطلب اگر در موجودات مرکّب درست بوده باشد به یقین در چیزی که هیچ ترکیب برنمی‌دارد به هیچ وجه صحیح نخواهد بود. روشن است مفهوم وجود از مفاهیمی نیست که حاکی از حقیقتی باشد که ترکیبی در آن وجود داشته باشد. بنابراین راهی برای توجیه این مطلب که حقیقت وجود در حدّ نهایت ناپیدایی است اما مفهوم آن در حدّ نهایت پیدایی است دلیلی وجود ندارد.

استاد جوادی آملی می‌نویسد:

برخی گفته‌اند: «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» نوعی تعلیق به محال بوده و معنایش این است که چون خداشناسی محال است، معرفت نفس نیز محال است.

این سخن منسوب به ابن عربی است، اما سخن او این نیست که معرفت نفس مطلقاً محال است، بلکه می‌گوید: معرفت حق اجمالاً ممکن است و تفصیلاً محال است همچنانکه معرفت نفس نیز این گونه است، بلکه معرفت هر چیزی چنین است؛ زیرا زمانی می‌توانیم یک شیء را تفصیلاً بشناسیم که حقیقت آن و لایه‌های درونی آن را بشناسیم، از طرفی می‌دانیم که حق تبارک و تعالی در نهان هر چیزی حضور دارد، نه آن گونه که چیزی داخل چیز دیگر باشد؛ پس معرفت تفصیلی هر شیء فرع بر معرفت تفصیلی حق تعالی است و معرفت تفصیلی و اکتناهی حق تبارک و تعالی محال است... .[1]

استاد جوادی آملی بعد از این توضیح، نظر مرحوم علامه طباطبایی را در باره شبهه یاد شده طرح کرده و به سه دلیل بیان می‌کند که ظاهر روایات یاد شده این شبهه را دفع

۱. تحریر رسالة الولایة، ج۲، ص۱۸۰.

می‌کند و در دلیل سوم می‌گوید:

ثالثاً: شناخت خدای سبحان به طور مطلق محال نیست تا گفته شود معرفت نفس نیز به جهت تعلیق به آن محال خواهد بود. شناخت خدا از طریق فکر محال است نه از طریق شهود؛ چون خداوند از سنخ مفهوم و ماهیّت نیست تا بتوان با تصور موضوع و محمول در ظرف ذهن به شناخت حصولی و فکری او نایل شد. وانگهی شناخت شهودی حقّ تعالی نیز به معنای احاطهٔ تامّ و اکتناه ذات محال است، اما معرفت شهودی خدا به اندازهٔ طاقت امکانی انسان محال نیست، البته به تجلی حق در مرآت وجودی وی نه به صعود او به مقام ذات...

تذکر: «بقدر الطاقة البشریّة» به معنای شناخت جزئی از ذات نامتناهی و بسیط حق تبارک و تعالی نیست. اساساً به این معنا نمی‌توان گفت: هر کس به اندازهٔ ظرفیت خودش خدا را می‌شناسد یا شهود می‌کند و بیت معروف:

آب جیحون را اگر نتوان کشید هم ز قدر تشنگی نتوان برید

اگر چه در بارهٔ امور و اشیاء مرکب صادق است اما بی‌تردید در بارهٔ معرفت ذات حق تعالی صدق نمی‌کند، زیرا جیحون حتی اگر دریایی بی‌انتها فرض شود، باز هم بسیط محض نیست و ترکیب خارجی از ماده و صورت و نیز ترکیب از جزء و کلّ و مجموع و بعض، ترکیب ذهنی از جنس و فصل و جوهر و عرض و شرّ التراکیب یعنی ترکیب از وجود و عدم دارد، در حالی که ذات اقدس الهی هیچ گونه ترکیبی ندارد و بسیط محض است.

چیزی که بسیط مطلق است معرفتش نیز بسیط است؛ پس یا همهٔ حقیقت آن شناخته می‌شود، یا هیچ چیزی از آن ادراک نمی‌شود.[1]

بنابراین نمی‌توان گفت وجود خدای تعالی که طبق این دیدگاه بسیط محض مطلق است به واسطه مفهوم وجود قابل شناخت باشد و راه شناخت حقیقت وجود خدای تعالی طبق این دیدگاه حتی به شهود وجود امکانی هم نمی‌توان تحقق پیدا کند زیرا وجود امکانی چیزی از وجود حق تعالی نمی‌باشد؛ زیرا وجود حق تعالی بسیط مطلق و محض

۱. تحریر رسالهٔ الولایة، ج۲، ص۱۸۱-۱۸۳.

است و هیچ گونه ترکیبی و لایه لایه بودن و مرتبه داشتن در آن وجود راه ندارد و هر وجودی در هر رتبه‌ای به کشف و شهود آید آن وجود مشکوف و شهود وجود خدای تعالی نخواهد بود و هر مفهومی از وجود مشکوف و مشهود امکانی انتزاع شده باشد نمی‌تواند حاکی از وجود حق تعالی باشد.

نکتۀ مهم دیگر در این گفتار آن است که اصولاً معرفت وجود حق تعالی معرفت مفهومی و تصوّری و به علم حصولی نیست زیرا وجود خداوند متعال به ذهن نمی‌آید تا مفهومی ذهنی و تصوری نفسانی از آن بتوان پدید آورد.

بدین ترتیب روشن می‌شود این شعر مرحوم ملاهادی سبزواری که می‌گوید مفهوم وجود شناخته شده‌ترین اشیاء است نادرست و باطل می‌باشد و نیز این سخن مرحوم علامه طباطبایی که می‌گوید مفهوم وجود بدیهی است، باطل بوده و هیچ ربطی به شناخت وجود ندارد و هیچ شناختی و معرفتی از حقیقت وجود از آن حاصل نمی‌آید.

مفهوم وجود از نظر میرزا مهدی اصفهانی ﷺ

مرحوم میرزا مهدی اصفهانی به طور کلّی علم حصولی و تصوری و مفهومی را در مورد هیچ حقیقتی قبول ندارد و معتقد است که علم و معرفت و آگاهی به هیچ وجه از طریق تصور و مفهوم به هیچ چیزی به صورت ابتدایی حاصل نمی‌شود. بنابراین دربارۀ حقیقت وجود هم معتقد است نه تنها مفهوم وجود معرفتی برای هیچ کسی نسبت به حقیقت وجود نمی‌دهد بلکه اصل مفهوم داشتن وجود سخنی باطل و بی‌معنا می‌باشد. ایشان در بارۀ مفهوم وجود می‌نویسد:

> وفي العلوم الإلهيّة لا مفهوم لحقيقة الوجود؛ لأنّ الفهم يكون بحقيقة الوجود فالمعقوليّة (المفهوميّة) خلاف ذاته؛ و هو مملوك لله عزّوجلّ؛ لأنّ الأمر بيد مالكه في عطائه و منعه و مراتبه الشديدة و الضعيفة، فلو لم يمكن له مالك كذلك لكان اقتضاء ذاته واحد بالنسبة إلى الجميع بعد اعتباريّة الماهيّات، فسبحان من بيده زمام الوجود يعطي و يمنع على حسب مشيّته.[1]

۱. ابواب االهدی، ص۱۱۸.

در علوم و معارف الهی مفهومی برای حقیقت وجود در کار نیست؛ زیرا که فهم به حقیقت وجود حاصل می‌شود، پس مفهوم شدن برخلاف ذات آن است. وجود دارایی و مِلک خدای عزوجل است؛ زیرا امر وجود در عطا و منع و مراتب شدید و ضعیف آن به دست مالک آن است؛ پس اگر برای وجود مالکی چون خدا نبود با توجه به اعتباری بودن ماهیات اقتضای ذات وجود نسبت به همه یکسان می‌بود، پس منزّه است او که لجام و ادارهٔ امور به دست اوست می‌دهد و منع می‌کند طبق خواست و مشیّت‌اش.

مرحوم میرزای اصفهانی در این عبارت کوتاه روشن می‌کند که وجود خداوند متعال وجود به معنایی که ما خلق از آن آگاهی داریم نیست زیرا وجودی که ما از آن درک داریم همین درک و وجدان و یافتی است که به خواست خداوند متعال در مراتب مختلف دارا می‌شویم و اختلاف وجدان ما نسبت به اشیاء به یقین جای شک و تردید در آن وجود ندارد و اگر وجود اصل بود و خدای تعالی مالک و خالق و اعطاکننده و ستانندهٔ آن نبود و ماهیات هم اعتباری بودند دیگر هیچ چیزی از چیز دیگر نباید فرق می‌کرد زیرا در وجود به حساب ذات وجود هیچ اختلاف و تفاوتی نسبت به چیزی از چیز دیگر اقتضایی وجود ندارد.

نکتهٔ مهم در این عبارت میرزای اصفهانی ; این است که فهم به وجود است پس امکان ندارد وجود مفهوم شود. یعنی ادراک و فهم و شعور ما به وجود (یعنی نوری که خداوند متعال به ما عطا می‌کند) صورت می‌گیرد؛ پس آن نور نمی‌شود مفهوم ما شود پس آنچه فهم می‌شود خلاف ذات نوری است که فهم به آن تحقق پیدا می‌کند.

به عنوان مثال اگر همه جا تاریکی محض بوده باشد اگر چه انسان بینایی داشته باشد هیچ رنگی را نمی‌تواند درک کند و نیز اگر نور حسی وجود داشته باشد ولی شخص از اول نابینا بوده باشد هیچ درکی و وجدانی نسبت به رنگ نخواهد داشت و به عبارت دیگر برای او رنگ وجود نخواهد داشت. پس درک وجود رنگ یعنی فهم از آن و وجدان آن، به نور وجودی صورت می‌گیرد که انسان از آن به ابزار بینایی با توجه به حقیقت رنگ در خارج و

واقع با وجود نور حسی برای او حاصل می‌شود و اگر انسان بینا باشد و نور حسی هم باشد و رنگ در خارج هم باشد اما او فاقد نور وجود به معنای نور درک و فهم باشد برای او وجدان رنگ صورت نخواهد گرفت؛ زیرا بینایی تنها به دیدۀ انسان نیست که رنگی را می‌بیند بلکه انسان است که به دیده رنگ را می‌بیند و انسان هم به ذات خودش نیست که رنگ را به دیده‌اش می‌بیند بلکه انسان به نوری که خدا به او می‌دهد به دیده‌اش رنگ را در خارج درک می‌کند. با این بیان، وجود رنگ در خارج یعنی وجدان آن به نور وجود برای انسان صورت می‌گیرد خداوند آن را به انسان می‌دهد نه به خود تحقق رنگ در خارج.

میرزا اصفهانی ; در جای دیگری می‌نویسد:

فهو جلّ جلاله خالق الوجود و ربّ الوجود... فهو جلّه شأنه لیس بالوجود و لا بالعدم بل هو ربّ الوجود و مالکه... و تحقّق الحقائق و ثباتها و بقائها و زوالها و تغیراتها کلّها بالوجود عن مشیّة مالکه لا بنفس الوجود؛ لأنّ الوجود بنفسه لا یقتضی حدوث بعض و لا حدوث آخر و البقاء و الزوال و الوجدان و الفقدان و التغیّر و التبدّل بل الوجود مقدس عن التأثیر و التأثّر فکیف بالاقتضاء المختلف فهذه الاختلافات أمر بید مالکه و بمشیّة مالکه جلّ جاله و تقدّست أسماؤه.[1]

خداوند جل جلاله آفرینندۀ وجود و ربوبیّت کنندۀ آن است...، پس او که شأنش با جلالت باد نه وجود است و نه عدم بلکه ربوبیّت کنندۀ وجود و مالک آن است... و تحقق یافتن حقیقت‌ها و استواری و ماندگاری و فروپاشی و دگرگونی آنها همه به واسطۀ وجود از خواست و مشیّت مالک وجود است نه به خود وجود؛ زیرا خود وجود پدید آمدن بعضی و پدید نیامدن بعضی دیگر و ماندگاری و فروپاشی و یافت و نایافت و دگرگونی و جابجایی اشیاء را اقتضاء نمی‌کند.

بلکه وجود از اثرگذاری و اثرپذیری پاک و منزه است، پس این اختلافات در اشیاء امری است که به دست مالک و به مشیّت او -که با جلالت است و اسم‌هایش پاک و منزه است- می‌باشد.

۱. ابواب الهدی، ص۱۳۶.

مرحوم میرزای اصفهانی در این قسمت نکتهٔ خیلی مهمی را بیان می‌کند و آن این است که خداوند متعال نه وجود است و نه عدم. بنابراین خدای تعالی به وجودی که در تقابل با عدم است و می‌شود فرو پاشد و از بین رفته و عدم گردد، توصیف نمی‌شود بلکه وجود حق تعالی منزه از این وجود است که دائم در دگرگونی و جابجایی و بود و نبود است، می‌باشد.

و نیز تصریح می‌کند که حقیقت وجود که مورد بحث و گفتگو می‌باشد اقتضای هیچگونه دگرگونی و جابجایی و اثرگذاری و اثرپذیری و بود و نبود را ندارد یعنی وجود به این معنا با توجه به خودِ آن بدون توجه به خواست و مشیت خداوند متعال همواره خودش است و بس و هیچگونه اختلاف و تفاوت در آن با توجه به خودش امکان ندارد. و همهٔ اختلافات و تفاوت‌ها در وجود اشیاء به خواست و مشیت مالک وجود آنها برمی‌گردد نه ذات وجود آنها.

از این تعبیر مرحوم میرزای اصفهانی هم استفاده می‌شود که ایشان دربارهٔ مفهوم وجود سخن نمی‌گوید بلکه سخن ایشان ناظر به حقیقت و واقع وجود است زیرا اختلاف و تفاوت و بود و نبود و دگرگونی و جابجایی که به مشیت خدا صورت می‌گیرد در ارتباط با حقیقت وجود است نه مفهوم آن بلکه خود مفهوم وجود هم طبق این دیدگاه وجودش مشمول همین اوصاف و ویژگی‌ها می‌باشد.

و در جای دیگر می‌نویسد:

إنّ من أبده المفاهيم المتصوّرة عندهم مفهوم الوجود و من أبده التصديقات عندهم امتناع إجتماع النقيضين و إرتفاعهما؛ و من نفس توهّم المفهوم لحقيقة الوجود يظهر غلطهم؛ فإنّ الوجود الّذي بديهيّ عند كلّ أحدٍ -و هو نقيض العدم- ذات الوجود و حقيقته و هو الظاهر بذاته و لا مفهوم له؛ فإنّ الفهم يكون بالوجود و الفهم لا يصير مفهوماً لأنّه خلاف ذاته، بل الوجود بنفسه ظاهر لكلّ أحد ظهوراً ذاتيّاً. فقول القائل:

مفهومه من أعرف الأشياء و كنهه في غاية الخفاء

غلط، بل ينبغي أن يقال:

مفهومه من أغلط الأشياء و كنهه في غاية الجلاء

... و منه يظهر حال التصديق المذكور فإنّ بداهة امتناع إجتماع النقيضين ليست إلّا ظهور حقيقة الوجود و أنّه طارد العدم بذاته و حقيقته، فلا شيء في إمتناع الإجتماع سوى ذلك الظهور في حقيقته.[1]

از جمله بدیهی‌ترینِ مفهوم‌های تصوّری نزد فلاسفه مفهوم وجود است و از بدیهی‌ترین تصدیق‌ها نزد آن امتناع اجتماع نقیضان و ارتفاع آنها می‌باشد؛ از خودِ توهم و مفهوم برای حقیقت وجود سخن غلط و باطل آنها ظاهر می‌شود؛ زیرا وجود که نزد آنها برای همه بدیهی می‌باشد -که آن نقیض عدم می‌باشد- خودِ وجود و حقیقت آن است و حقیقت وجود به ذات خود برای همه ظاهر می‌باشد و مفهوم برای آن وجود ندارد؛ زیرا فهم، به وجود است و فهم مفهوم نمی‌شود زیرا مفهوم شدن فهم و وجود، خلاف ذات آن است؛ بلکه خودِ وجود برای همه به ظهور ذاتی ظاهر است؛ پس سخن گوینده‌ای که می‌گوید:

مفهوم وجود از شناخته‌ترین اشیاء است

و حقیقت آن در حدّ نهایت ناپیدایی است

غلط است، بلکه باید گفته شود:

مفهوم وجود از غلط‌ترین اشیـاء است

و حقیقت آن در حدّ نهایت روشنـی است

... از آنچه گفته شد حال تصدیق یاد شده هم روشن می‌شود؛ زیرا بدیهی بودن امتناع اجتماع نقیضان جز به ظهور و حقیقت وجود نیست، و اینکه وجود به ذات و حقیقت خودش، رافع عدم می‌باشد پس در امتناع اجتماع مذکور غیر از ظهور حقیقت وجود چیز دیگری لازم نیست.

مرحوم میرزای اصفهانی در این عبارت با یادآوری تصور و تصدیق بدیهی در نگاه فیلسوف، آنها را توجه می‌دهد که تصور و تصدیق بدیهی در نگاه آنان ناسازگار می‌باشد.

---

۱. ابواب الهدی، ص۱۴۸-۱۴۹.

زیرا آنها معتقدند بدیهی‌ترین تصور نزد آنان مفهوم وجود است نه حقیقت آن در حالی که بدیهی‌ترین تصدیق در نزد آنان امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضان می‌باشد که ناظر به حقیقت وجود می‌باشد نه مفهوم آن. یعنی امتناع اجتماع نقیضان در ارتباط با حقیقت وجود می‌باشد نه مفهوم آن، در حالی که بدیهی‌ترین تصور مفهوم وجود می‌باشد نه حقیقت آن و حقیقت وجود در نظر آنان در حدّ نهایت ناپیدایی می‌باشد. با توجه به اینکه در نظر آنان هیچ تصدیقی بدون تصور امکان ندارد پس ناگزیر باید آنچه در تصدیق بدیهی‌ترین است خود همان در تصور بدیهی‌ترین بوده باشد در حالی که بداهت در تصدیق حقیقت وجود است و در تصور مفهوم آن و خودِ این امر که بدیهی‌ترین تصدیق نزد فیلسوفان مربوط به حقیقت وجود است نشانه و دلیلی روشن بر این است که برای وجود مفهومی نیست و مفهوم داشتن آن باطل و نادرست می‌باشد.

ایشان در کتاب ابواب الهدی باب دوازدهم اساس و اصل دانش قرآن را تذکر به عقل و علم دانسته و معتقد است خداوند متعال با تذکر به عقل و علم حقیقی غفلت را از بشر برمی‌دارد و به این صورت حجّت را برآنان تمام کرده و باب معرفت حقیقت وجود را به آنها می‌گشاید و با معرفت این انوار و کمالات باب معرفت خدا به تعریف خود او گشوده می‌شود.

بعد از بیان این مطلب نکته مهمی را در این زمینه یادآوری می‌کند آن اینکه باب درک و تذکر پیداکردن و معرفت یافتن فطرت می‌باشد و فطرت در تفهیم و تفاهم به الفاظ ارجاع مخاطب به حقایق واقعی آنها می‌باشد نه تصورات ذهنی. ایشان می‌نویسد:

> فالمتكلّم حال الإخبار عنه يشير إليه بلفظ الّذي وضع له من غير نظر منه إلى الصورة الذهنيّة... فالمراد بلفظ العقل و العلم كلّما ورد في القرآن و الروايات من حملة علوم القرآن هو النور الخارجي.[1]

> گوینده هنگام اخبار از معنا، به آن با لفظی که برای آن وضع شده است اشاره می‌کند بدون هیچگونه نظری از سوی او به صورت ذهنی بوده باشد... پس مراد

۱. ابواب الهدی، ص۱۵۶-۱۵۸.

و مقصود از لفظ عقل و علم که در قرآن و روایات و حاملان دانش قرآن وارد شده است همان نور خارجی می‌باشد.

ایشان بعد از بیان تذکر به نور خارجی عقل و علم در مورد لفظ وجود هم می‌نویسد:

و هكذا الوجود فإنّ كلّ أحد لا يخفى على ما يراد من هذا اللفظ من أنّه نقيض العدم و لا ثالث لهما في رتبتهما و بالبداهة و بالفطرة معنى لفظ الوجود هو المصداق الظاهر بذاته لكلّ أحد لا المفهوم المتصوّر. و هذا طريق معرفة ربّ العزّة فإنّ البشر حال البأساء و الضرّاء يجد بفطرته الأوّليّة من يتضرّع إليه بعد فقدانه إيّاه.[1]

و همین طور است لفظ وجود زیرا همه می‌دانند که مقصود از این لفظ همان نقیض عدم است که در رتبهٔ وجود و عدم سومی در کار نیست و درک بدیهی و فطرت اولی معنای لفظ وجود همان مصداق وجود است که به ذات خودش برای همه آشکار است نه مفهوم تصوری از آن. و همین فطرت طریق معرفت ربّ عزت می‌باشد که بشر در حال سختی و گرفتاری به فطرت اولی کسی را که به سور او زاری و تضرّع می‌کند بعد از نایافتن او، می‌یابد.

مرحوم میرزای اصفهانی در پایان این باب بعد از ذکر روایاتی در باب لفظ و معنا و عبادت اسم و معنا یادآوری می‌کند که مقصود از معنا در روایات اهل‌بیت : همان حقیقت خارجی می‌باشد نه صورت ذهنی و عقلی اصطلاحی.

ایشان در باب هفدهم ابواب الهدی به تفصیل به معرفت وجود پرداخته و تذکر می‌دهد کسی که به نور وجود توجه کند می‌یابد که نور وجود اقتضا و تأثیر گذاری‌های گوناگون را ندارد بلکه اختلافات اشیاء در بهره‌مندی از نورِ وجود، خودش در حدّ ذات اشاره به خدای مالک آن نور می‌باشد که به خواست خودش هر چیزی را هر اندازه‌ای خواست از نور وجود بهره‌مند می‌کند.

فهي البرهان على الملك القدّوس الّذي بمشيّته و إرادته يكون الشيء و يختلف في وجدان الوجود و كمالاته.[2]

---

۱. ابواب الهدی، ص۱۵۹-۱۶۰.

۲. ابواب الهدی، ص۱۹۹.

بعد از این عبارت می‌نویسد:

فمن عرف الله تعالی بالفطرة یعرف أنّ الوجود لیس إلّا کالعلم و الحیاة و القدرة فإنّ من عرفها کما ذکرنا سابقاً یعرف أنّ حیث ذاتها الإشارة إلی الملك القدّوس المالك لهذه الأنوار القدسیّة الّتي یهبها لمن یشاء علی قدر ما یشاء فیبسطها و یقبضها بمشیّته... و لا یکون الوجدان و الفقدان لواجدها في درجات غیر محدودة و الإختلافات الحاصلة لقبضها و قبض کمالاتها و بسطها بذات هذه الأنوار فهي بذاتها إشارات إلی من یملکها و یهبها و یبسطها و یقبضها في الدرجات. و الإختلافات المشهودة بمشیّته و رأیه و إرادته.[1]

کسی که به معرفت فطری شناخت (یعنی خدا را به تعریف خودش شناخت) می‌شناسد که وجود مانند علم و حیات و قدرت است؛ زیرا کسی که این حقایق را بشناسد -همانطور که پیش از این ذکر کردیم- می‌شناسد که حقیقت ذات این حقایق اشاره به سلطان مقدس و مالک همین نورهای قدسی است، نورهایی که هر کسی را به هر اندازه خواست می‌دهد و به او می‌گستراند و به خواست خودش از او می‌گیرد... واجد شدن و فاقد شدن این نورها برای واجدانشان در اندازه‌های نامحدود می‌باشد و اختلاف‌ها در سایه گرفتن آنها و کمالات آنها و بخشیدن و گستردن و گرفتن آنها در درجه‌های غیر محدود، به وجود می‌آید. و این اختلاف‌هایی که دیده می‌شود به مشیّت و رأی و ارادهٔ خدای تعالی می‌باشد.

مرحوم میرزای اصفهانی در این قسمت وجود را مانند علم و قدرت نوری می‌داند که کائنات از آنها در مراتب و درجاتی که هیچ حدّ و نهایتی برای آنها نیست به خواست و ارادهٔ خداوند متعال بهره‌مند می‌شوند. و قبض و بسط این نورها به هر کائنی در هر اندازه‌ای به مشیّت و رأی و ارادهٔ خدای تعالی می‌باشد. بنابراین وجود طبق این معنا مساوی با تحقق و ثبوت و تکوّن داشتن نیست و ممکن است چیزی تحقق و تکون داشته باشد اما از علم و قدرت و حیات و نور وجود در حد خیلی کم برخوردار باشد که ما درکی از نور داشتن

۱. ابواب الهدی، ص۱۹۹-۲۰۰.

آن نداشته باشیم اما براساس آیات قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام همه کائنات یعنی انسان‌ها و حیوان‌ها و گیاهان و آب‌ها و هواها و خاک‌ها و سنگها و چوب‌ها و به طور کلی همۀ اجسام که از آنها به کائنات تعبیر می‌شود دارای درجاتی از وجود و علم و قدرت و شعور و عقل هستند که به همان اندازۀ بهره‌مندی از آنها مورد تکلیف قرار می‌گیرند و آنها نیز در حد خودشان اطاعت و عصیان و قیام به امر الهی و سکوت از آن دارند.

جمع‌بندی بحث مفهوم وجود

۱. مرحوم علامه طباطبایی همچون سایر فلاسفه معتقد است که وجود مفهوم دارد و مفهوم وجود بدیهی‌ترین مفاهیم می‌باشد. منظور از مفهوم وجود صورت ذهنی حقیقت وجود است.

طبق این دیدگاه برای وجود دو نوع شناخت می‌توان داشت: شناخت حصولی (یعنی مفهومی) و شناخت حضوری (یعنی شناخت حقیقت وجود بدون واسطۀ تصور ذهنی و مفهوم).

البته باید توجه داشت که در نگاه مثل علامه طباطبایی تمام شناخت حصولی و مفهومی و تصوری باید به شناخت حضوری و حقیقی بازگشت کند و پیش از این از استاد جوادی آملی نقل کردیم که شناخت حصولی به وجود محال است.

۲. در نگاه فیلسوفان شناخت حصولی یا تصوری است یا تصدیقی و هر کدام از آنها یا بدیهی است یا نظری. و همۀ شناخت‌های نظری تنها در صورتی شناخت خواهند بود که به صورت بدیهی به شناخت بدیهی اتصال پیدا کند و در آن صورت شناخت نظری شناخت بدیهی خواهد و در غیر این صورت تا آخر به عنوان نظری باقی خواهد ماند.

۳. از نظر فیلسوفان بدیهی‌ترین شناخت تصوری شناخت مفهوم وجود است نه حقیقت آن بلکه همانطور که ذکر گردید شناخت حقیقت آن در حد نهایت ناپیدایی است و به تعبیر استاد جوادی آملی شناخت حقیقت وجود از طریق مفهوم و صورت ذهنی محال و غیر ممکن می‌باشد.

۴. بدیهی‌ترین شناخت تصدیقی از نظر فیلسوفان محال بودن اجتماع و ارتفاع نقیضان

می‌باشد و مقصود از نقیضان در این بحث وجود و عدم می‌باشد و طبق تعریف اصطلاحی نقیض هر چیزی رفع آن است.

۵. هیچ دلیل روشنی یا هیچ بیان روشنی در اینکه چرا باید وجود مفهوم داشته باشد؟ و چرا مفهوم وجود بدیهی‌ترین مفاهیم بوده باشد در آثار فیلسوفان اقامه نشده است. زیرا اقامه دلیل بر بدیهی در حقیقت بداهت آن را زیر سؤال می‌برد. به همین جهت هر آنچه در تثبیت این مدعا گفته می‌شود به عنوان ارشاد و تذکر و برون‌رفت از غفلت به نسبت به امر روشن ذکر می‌گردد.

۶. چون از نظر فلاسفه شناخت حقیقت وجود در حد نهایت ناپیدایی می‌باشد بنابراین تمام مباحث و مسائل در فلسفه دربارهٔ وجود باید حول محور مفهوم وجود بوده باشد نه حقیقت آن. زیرا فلسفه دانش ذهنی و تصوری است و اگر هم در جایی از دانش حضوری سخن به میان آمده باشد و ادعایی صورت گرفته باشد همان هم باید در فلسفه به صورت دانش تصوری و مفهومی یعنی به علم حصولی به بحث گذاشته شود. به تعبیر دیگر دانش حضوری دانشی شخصی است و قابل گفتگو و بحث و تعامل با دیگران نیست و تفهیم و تفاهم همواره با علم حصولی صورت می‌گیرد نه علم حضوری.

۷. از نظر مرحوم میرزا مهدی اصفهانی وجود حقیقت نوری و کمال حقیقی و غیر از کائنات و حقایق ظلمانی است. همهٔ حقایق ظلمانی که کائنات مادی‌اند به حقایق نوری که علم و عقل و قدرت و حیات و وجود می‌باشند شناخته شده و تحقق و واقعیت داشتن آنها به این حقایق نوری صورت می‌گیرد. یعنی هیچ موجود ظلمانی بدون داشتن حقیقت نوری در خارج تحقق پیدا نمی‌کند و تحقق همهٔ کائنات بدون بهره‌مندی از کمال نوری نمی‌باشد.

منظور از کمال نوری پروندهٔ نوری و علمی همهٔ کائنات می‌باشد هر کائنی که حقیقت و واقعیت پیدا می‌کند در همان هنگام واقعیت و حقیقت پیدا کردن که به رأی و اراده خدا صورت می‌گیرد پرونده‌ای برای آن وجود دارد و اینگونه نیست که بدون هیچ جهتی در آن حقیقت پیدا کند و دوام و ماندگاری و جهت لازم برای ماندگاری آن مورد نظر قرار نگرفته باشد.

۸. حقایق نوری یعنی نور وجود و علم و عقل و قدرت و... مفهوم و معقول نمی‌شود؛ زیرا همۀ معقول‌ها و مفهوم‌ها به آن حقایق نوری مفهوم و معقول می‌شوند پس معقول و مفهوم شدن حقایق نوری خلاف حقیقت ذات آنها می‌باشد.

۹. معرفت مفهومی و تصوری نادرست و باطل است و حقیقت معرفت با مفهوم و تصور شکل نمی‌گیرد. معرفت به نور وجود و علم و عقل بدون هیچگونه تصوری صورت می‌گیرد. اگر تصوری و مفهومی هم در نفس انسان صورت بگیرد خود آن مفهوم و تصور هم به نور علم و وجود برای انسان کشف می‌شود و مفهوم و تصور بدون آن به نور علم و وجود روشن می‌گردد.

۱۰. بنابر آنچه گفته شد علم حصولی تصوری از نظر میرزای اصفهانی ; نه تنها علم نیست بلکه علم نامیدن آن موجب خروج از فهم فطری عمومی می‌باشد. زیرا علم حصولی تصوری و تصدیقی در مطابقت و عدم مطابقت با واقع و حقیقت نیازمند حقیقتی غیر از خودش می‌باشد و آنچه مطابقت و عدم آن را در علم حصولی برای انسان روشن می‌کند همان حقیقت نور علم و وجود می‌باشد. پس در واقع آنچه کاشف از واقع و حقیقت می‌باشد علم و وجدان می‌باشد نه صورت و مفهوم.

۱۱. از نظر مرحوم میرزای اصفهانی تناقض بین وجود و عدم در واقع و حقیقت وجود و عدم می‌باشد نه مفهوم و متصور آن دو. بنابراین اگر معتقد به بدیهی بودن استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضان باشیم در این صورت لازم می‌آید معرفت حقیقت وجود و عدم برای ما بدیهی بوده باشد در صورتی که طبق نظر فیلسوفان واقع و حقیقت وجود در حد نهایت ناپیدایی است. یعنی درک حقیقت وجود برای همگان امکان پذیر نیست در صورتی که بدیهی بودن تصدیق استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضان معرفت و شناخت و درک حقیقت وجود را بدیهی و همگانی می‌داند.

۱۲. با توجه به آنچه در بند ۱۰ گفته شد روشن می‌شود آنچه بدیهی می‌باشد نه مفهوم وجود است بلکه حقیقت وجود می‌باشد و این گفتۀ مفهوم وجود آشکارترین و بدیهی‌ترین مفاهیم می‌باشد، نادرست و باطل می‌باشد. طبق این بیان مرحوم میرزای اصفهانی روشن می‌شود که فیلسوفان نیز ناخودآگاه باطل بودن مفهوم وجود را قبول دارند.

۱۳. حقیقت وجود که در تقابل با عدم می‌باشد غیر از وجود خداوند متعال می‌باشد. وجود خداوند متعال متعالی و منزه از آن است که در تقابل با عدم بوده باشد. بلکه خداوند متعال مالک همین وجود بوده و اوست که وجود را به هر کائنی به هر اندازه‌ای که خودش می‌خواهد می‌دهد و از هر کائنی بخواهد آن نور وجود را می‌ستاند. در این نظر وجود غیر از کائن است و کائن امری ظلمانی است که نور وجدان و علم را از خدای تعالی دریافت می‌کند.

۱۴. وجودی که در تقابل با عدم می‌باشد به یقین ازلی و ابدی نمی‌باشد بلکه حادث به مشیّت و ارادهٔ خداوند متعال می‌باشد. و این سنخ از وجود غیر از وجود خداوند متعال است که ازلی و ابدی می‌باشد و عدمی در قبال آن وجود نه واقعیت دارد و نه قابل تصور است. زیرا تصور عدم به یقین عدم نیست و واقع عدم هم در صورتی صحیح است که وجود ازلی و ابدی نباشد.

۱۵. وجود مطلق با توجه به آنچه در نفی مفهوم داشتن وجود گفته شد به هیچ وجه در واقع و خارج واقعیت ندارد. یعنی وجود خارجی و واقعی همواره متشخص بوده و نقیض آن هم رفع همان وجود متشخص می‌باشد نه مفهوم و صورت ذهنی آن. و وجود خداوند متعال هم از این سنخ وجود نیست که بتوان آن را به مطلق بودن توصیف کرد زیرا اطلاق و تقیید مربوط به وجودی است که قابل تقیید و اطلاق باشد و وجود خدای تعالی متعالی و منزه از این می‌باشد.

سال بیست و سوم، شمارهٔ ۹۰، بهار ۱۴۰۵

منابع

اصفهانی، مهدی، **ابواب الهدی**، تحقیق موسسه معارف اهل بیت علیهم‌السلام، قم: موسسه معارف اهل بیت علیهم‌السلام، ۱۳۹۵ش.

طباطبایی، محمد حسین، **بداية الحكمة**، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي، قم – ایران

جوادی آملی، عبدالله، **تحریر رساله الولایه شمس الوحی تبریزی علامه سید محمدحسین طباطبایی**، قم: اسراء، ۱۳۹۴ش.

سبزواري ، هادي بن مهدي، **شرح المنظومه**، تهران: چاپ سنگی.